



چیزی و چرایی

بررسی عوامل انسجام بخش در متون اجتماعی رادیو

رتال جامع علوم انسانی

● ظاهره جولانی

سردبیر و نویسنده صدای آشنا

کلی متن نامیده می‌شود. نگارنده در این پژوهش به بررسی عوامل انسجام بخش در این متن می‌پردازد.

هدف و اهمیت انسجام به عنوان یکی از معیارهای متنیت
اهمیت این پژوهش از آنجا ناشی می‌شود که بخش مهمی از رسالت رسانه‌ای به نام رادیو به میزان مخاطبان و شنوندگان آن بستگی دارد و وجود یا عدم انسجام در متون رادیویی به لحاظ ایجاد ارتباط، از اهمیت بالایی برخوردار است. پس ناچار کشف عوامل انسجام بخش و تلاش در به کارگیری آنها در ایجاد رابطه

هلیدی و حسن (۱۹۷۶: ۴-۶) معتقدند که انسجام یک مفهوم معنایی است و آن را یکی از معیارهای هفت‌گانه‌ی متنیت می‌دانند و اظهار می‌دارند که انسجام زمانی روی می‌دهد که تغییر عنصری در گفتمان به عنصر دیگر وابسته باشد.

لازم به ذکر است که متون اجتماعی در حقیقت همان برنامه‌هایی هستند که پیرامون موضوعات مختلف اجتماعی ساخته می‌شوند و منظور از متن در این مقاله و مقالات مشابه فقط متن نوشتاری (text) نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از متون نوشتاری و دیگر عوامل برنامه‌سازی، از جمله موسیقی، افکت و حتی سکوت که یک برنامه‌ی رادیویی را تشکیل می‌دهند، به‌طور

با شنوندگان و افزایش میزان مخاطبان، درخور توجه و بررسی است. در همین راستا قابل ذکر است که برنامه‌های رادیویی از ترکیب سه عنصر کلام، موسیقی و صدا پدید می‌آیند و نیروی بیانی و ارتباطی خاص را تشکیل می‌دهند و انسجام به‌عنوان یکی از اصول هفت‌گانه ایجاد متنیت، در این مبحث، یعنی برنامه‌های رادیویی، از اهمیت بالایی برخوردار است؛ زیرا ارتباط انسجامی بین کلام، موسیقی و صدا در حقیقت همان مفهوم برتر را در رادیو به وجود می‌آورد؛ چراکه رادیو از لحاظ سرعت، تداوم انتشار و همچنین وسعت حوزه‌ی انتشار، برترین وسیله‌ی ارتباط جمعی است.

کشف درستی و یا نادرستی این فرضیات به نظر مهم می‌رسد:
الف- در متون رادیویی عوامل انسجام‌بخش پیرایه‌بانی، موسیقایی و غیرزبانی نیز دخیل هستند.
ب- عوامل غیرزبانی نقش تقویت‌کننده عوامل زبانی را در انسجام متون رادیویی بر عهده دارند.
ج- عوامل غیرزبانی مؤثر در انسجام متن رادیویی تحت تأثیر عوامل زبانی هستند.
د- انسجام در متون رادیویی یک مفهوم صرفاً متنی نیست. پژوهش‌های انجام‌شده توسط نگارنده برای کشف عوامل انسجام‌بخش در متون رادیویی در نگرش نقش‌گرا به‌خصوص دستور نقش‌گرای هیلیدی و حسن و به‌طور خاص الگوی انسجام هیلیدی شکل گرفته است که در ادامه به توصیف و تعریف برخی از مفاهیم آن پرداخته می‌شود.

نقش و نقش‌گرایی

واژه نقش بنا بر نظر دبیر مقدم (۴۲:۱۳۷۸) در زبان‌شناسی به‌طور عام در سه تعبیر به کار رفته است:

- ۱- نقش ارتباطی، کلامی و کاربردشناختی زبان
- ۲- نقش یک عنصر زبانی در ارتباط با کل نظام یک زبان، یعنی نوعی کل‌گرایی؛ مثلاً نقش یک آوا در کل یک نظام آوایی یک زبان و تعیین اینکه آن آوا واج است یا نه، یعنی نقش تقابلی دارد یا نه؛ و یا نقش یک عنصر زبانی در ارتباط با ساختی که در آن ظاهر شده است که خود شامل چند زیرمجموعه است:
الف) نقش‌های دستوری شامل فاعل، مفعول و متمم
ب) نقش‌های معنایی شامل کنشگر، بهره‌ور و عامل
ج) نقش مبتدایی شامل مبتدا و خبر
- ۳- نقش به‌تعبیر ریاضی و منطقی آن؛ مثلاً اینکه معنی جمله تابعی از معنای سازه‌های تشکیل‌دهنده آن است.

دبیر مقدم همچنین ذکر کرده که در چند سال اخیر تمایزی بین مقولات نقشی و مقولات واژگانی مطرح شده است: اولی به مقولاتی همچون مطابقه و زمان و دومی به مقوله‌هایی مانند فعل و اسم دلالت دارد.

از نظر دبیر مقدم نقش‌گرایی در زبان‌شناسی امروز بدان معناست که صورت زبان به‌منظور ایجاد ارتباط به کار گرفته می‌شود؛ یعنی صورت در خدمت نقش، آن هم از نوع ارتباطی است. شاید از این نظر بتوان گفت که تمام برنامه‌های حوزه‌های اجتماعی رادیو برای ایجاد ارتباط با اجتماعی به‌نام مخاطبان است.

از نظر چامسکی، اطلاعات مربوط به نقش ارتباطی، کلامی و کاربردشناختی زبان، شامل اصول و ملاحظات اجتماعی و فرهنگی، به حوزه‌ای جدا از حوزه‌ی زبان تعلق دارد که وی آن را توان کاربردشناختی (pragmatic competence) نامیده است (چامسکی ۵۹:۱۹۸۰، ۲۲۴ و ۲۲۵). این نوع تفکر چامسکی از نظر نقش‌گرایان مردود است و در رد این ادعا که همان خودمختاری و استقلال زبان و آموزه‌های آن است، می‌گویند این ادعا مانند آن است که قبول کنیم اعضای مانند پا، منقار، کلیه و بال به عنوان اعضای خودمختار در زیست‌شناسی وجود دارند. به‌اعتقاد نقش‌گرایان، تنها در لوای تعامل این اعضا با نظام‌هایی که با آن در ارتباطند می‌توان آنها را شناخت (تامپسون، ۱۹۹۱: ۹۴).

در بین نظریات مختلف نقش‌گرایی هم وجوه افتراقی را می‌توان مشاهده کرد. با آنکه اصل ادعای همگی بر نقشمند بودن زبان، آن هم نقش ارتباطی آن است، اما میزان اصل و مبنا بودن نقش نسبت به صورت در رویکردهای متفاوت آن، گوناگون است.

دبیر مقدم در جای دیگر (۳۷:۱۳۸۳) بیان می‌کند که در نقش‌گرایی یا کارکردگرایی (functionalism) مورد نظر گیون عوامل زیر در تعیین کم و کیف ساخت زبان دخیل است:

- ۱- «محتوای گزاره‌ای» (propositional context) شامل نوع فعل در جمله‌ها به‌لحاظ معنایی و نقش معنایی موضوع (argument)‌های فعل همچون نقش عاملی (agentive) و امثال آن که مسلماً در ساخت زبان منعکس می‌شود.
- ۲- «محتوای گفتمانی» (discoursal) و «کاربردشناختی» (pragmatic)، شامل روابط «مبتدا-خبر» (topic-comment)، «پیش‌انگاره‌ها» (presupposition)، «پیش‌زمینه/پس‌زمینه» (foreground-background) که بر نحوه‌ی تبلور ساخت زبان اثر می‌گذارد.
- ۳- «پردازشگر» (processor) یعنی ویژگی‌های کانال‌هایی که در پردازش زبان در مغز دخالت دارند، همچون کانال‌های عصبی، آکوستیکی، فراگو، شنیداری و امثال آن که بی‌گمان در شکل‌دهی ساخت زبان مؤثرند.
- ۴- «ساخت شناختی» (cognitive structure) و ادراکی انسان بی‌تردید در تعیین ساخت زبان مؤثر است.
- ۵- «پدیدآیی فردی» (ontogenetic development) یا به‌بیانی روشن‌تر، شرایط، مقتضیات و مراحل مختلف رشد و زبان‌آموزی کودک در شکل‌گیری نظام زبان وی به‌عنوان ابزار ارتباطی او تأثیر می‌نهد.

می‌کند که زبان‌شناسی سیستمی نقشی در راستای تفسیری که از متن/نظام/عناصر ساخت‌های زبانی ارائه می‌دهد، در سه معنای متمایز و البته هم‌بسته نقشی یا نقش‌گراست:

۱- این نگره چنان طرح‌ریزی شده که بتواند چگونگی کاربرد زبان را در بافت بیان نماید و به این دلیل نقش‌گراست. در نتیجه، نظام زبان، نظامی دلخواه و قراردادی نیست؛ بلکه طبیعی و متناسب با نیازهای جامعه و انسان است، به طوری که هر عنصری در زبان می‌تواند با ارجاع به چگونگی کاربرد زبان تبیین کرد. ۲- بخش‌های بنیادین معنا در زبان، بخش‌هایی نقشی و کارکردی‌اند و «فرانقش» (meta function) نامیده می‌شوند. تمام



نظام زبان، نظامی دلخواه و قراردادی نیست؛ بلکه طبیعی و متناسب با نیازهای جامعه و انسان است، به طوری که هر عنصری را در زبان می‌توان با ارجاع به چگونگی کاربرد زبان تبیین کرد.

زبان‌ها حول دو محور عمده معنایی شکل گرفته‌اند:
۱- معنای «اندیشگانی» (ideational meaning) یا بازتابی

۶- «تغییرات در زمانی» (diachronic change) که فرایندی مسلم و حتمی در همه زبان‌هاست، نظام آوایی، تکواژی و نحوی زبان را مرتباً تحت تأثیر و دگرگونی قرار می‌دهد و در همه جای این نظام بقایای آن تغییرات مشهود است و از این رو برای توصیف هم‌زبانی ساخت زبان آگاهی از تغییرات در زمانی اجتناب‌ناپذیر است.

۷- «پدیدآیی نوعی» (phylogenetic evolution) به اثرگذاری سیر نظام‌مند زبان و مراحل تکوین آن بر نوع انسان در ساخت زبان و پیدایش صورت کنونی آن دلالت دارد.

گیون (۱۹۷۹: ۵) ادعا کرده است که شواهد زبانی فراوانی برای مقدم بودن نقش ارتباطی زبان و سرچشمه گرفتن نحو و صورت از آن وجود دارد که (الف) شواهد تحول تاریخی زبان، (ب) مراحل زبان‌آموزی کودک و زبان‌آموزی دوم در مورد بزرگسالان، (ج) ویژگی‌های گونه‌ی محاوره‌ای در مقابل گونه نوشتاری زبان و (د) خصوصیات «زبان‌های آمیخته» (pidgin languages) و تحول آنها به صورت «زبان‌های آمیخته مادری» (creol languages) از اهم آنهاست.

دبیر مقدم (۱۳۸۳: ۴۱) همچنین می‌گوید در نقش‌گرایی داده‌های زبانی معمولاً «دریافت موقعیتی/غیرزبانی» و «بافت زبانی» بررسی و توصیف می‌شوند نه به عنوان داده‌های مستقل و «بافت زدوده» (decontextualized) و یافته‌های آنها با اتکا به مطالعات آماری پدیده‌ی مورد نظر، یا به تعبیری با استناد به شمّ جامعه‌ی زبانی و نیز گاه با مطالعه‌ی «رده‌شناختی» (typological) آن پدیده یعنی در سطح وسیعی از زبان‌های هم‌خانواده و غیرهم‌خانواده حاصل می‌گردند و تبیین می‌شوند. تعبیر رویکرد «نقشی/رده‌شناختی» (typological approach - functional) به علائق این گروه از نقش‌گرایان اطلاق می‌شود (کرافت، ۱۹۹۰: ۲).

زبان‌شناسی نظام / سازگانی هلیدی

نگارنده بررسی عوامل انسجام‌بخش در متون اجتماعی رادیو را بر اساس زبان‌شناسی نظام/سازگانی هلیدی انجام داده است. بنابراین، پرداختن به این نگره در باب چستی و چرایی انسجام در متون رادیویی بیراه نیست.

مهاجر و نبوی (۱۳۷۶: ۱۴ و ۱۸) از نگره زبان‌شناختی که ساخته و پرداخته‌ی مایکل هلیدی است، به‌عنوان «زبان‌شناسی سیستمی» یا «زبان‌شناسی سیستمی - نقشی» (linguistics systemic-functional) یاد می‌کنند. وجوه مشخصه‌ی اصلی این نگره‌ی زبان‌شناختی در دو مفهوم پایه نهفته است که در نام آن نیز نمود یافته است: سیستم و نقش.

هلیدی نگرش خود به مفهوم نقش را در این نگره این‌طور بیان

۲- معنای «بینا فردی» (interpersonal meaning) یا کنشی. این بخش‌ها در نظام زبان، نماد دو هدف عام کاربرد زبان هستند: فهم محیط و تعامل با افراد در آن محیط. بخش بنیادین دیگری نیز با این دو بخش همراه است که بخش «متنی» (textual component) نام دارد که دو بخش قبل را با بافت پیوند می‌دهد.

۳- هر عنصر زبانی با ارجاع به نقش آن در کل سیستم زبان توضیح داده می‌شود. در این معنا، دستور زبان نقش‌گرا، دستوری است که تمامی واحدهای یک زبان (بندها، جمله‌ها و...) را همچون پیکربندی سازمند نقش‌ها تعبیر و تفسیر می‌کند. به عبارت دیگر، هر بخش زبان در نسبت با کل و همچون عنصری نقشی تفسیر می‌شود (هلیدی، ۱۹۸۵: xiv-xiii).

مفهوم پایه‌ی دیگر در این نگره، مفهوم سیستم است. هلیدی این مفهوم را همراه مفهوم «ساختار» از فرث وام گرفت و با آن نظریه خود را سازمان بخشید. این دو مفهوم در شکل اولیه نظریه‌ی هلیدی یعنی «مقوله و میزان» (scale and category)، نقشی هم‌تراز دارند و در کنار «واحد» (unit) و «طبقه» (class)، چهار مقوله زبان را می‌سازند. اما در صورت‌های پسین این نظریه، تمام عناصر و تمامی تحلیل‌ها حول محور «سیستم» شکل می‌گیرند (هلیدی، ۱۹۹۴: ۴۵۰۵) که اساس تمایز این نگرش نقش‌گرا از دیگر نگرش‌های نقش‌گراست. به همین دلیل، «زبان‌شناسی سیستمی» یا «زبان‌شناسی سیستمی/نقشی» نامیده می‌شود. در این نگرش، زبان شبکه‌ی درهم تنیده‌ای از سیستم‌هاست که از طریق گزینش‌های تودرتو، به معنی دست می‌یابد. هر نقطه از این شبکه که گزینشی در آن انجام می‌شود، شامل دو عنصر است که بر روی هم یک سیستم را می‌سازند (همان: xxvii):

۱- محیط پیرامونی یک گزینش، که از گزینش‌های پیش‌تر صورت‌گرفته ساخته شده است.

۲- مجموعه‌ای از امکانات که از میان آنها باید گزینش انجام شود.

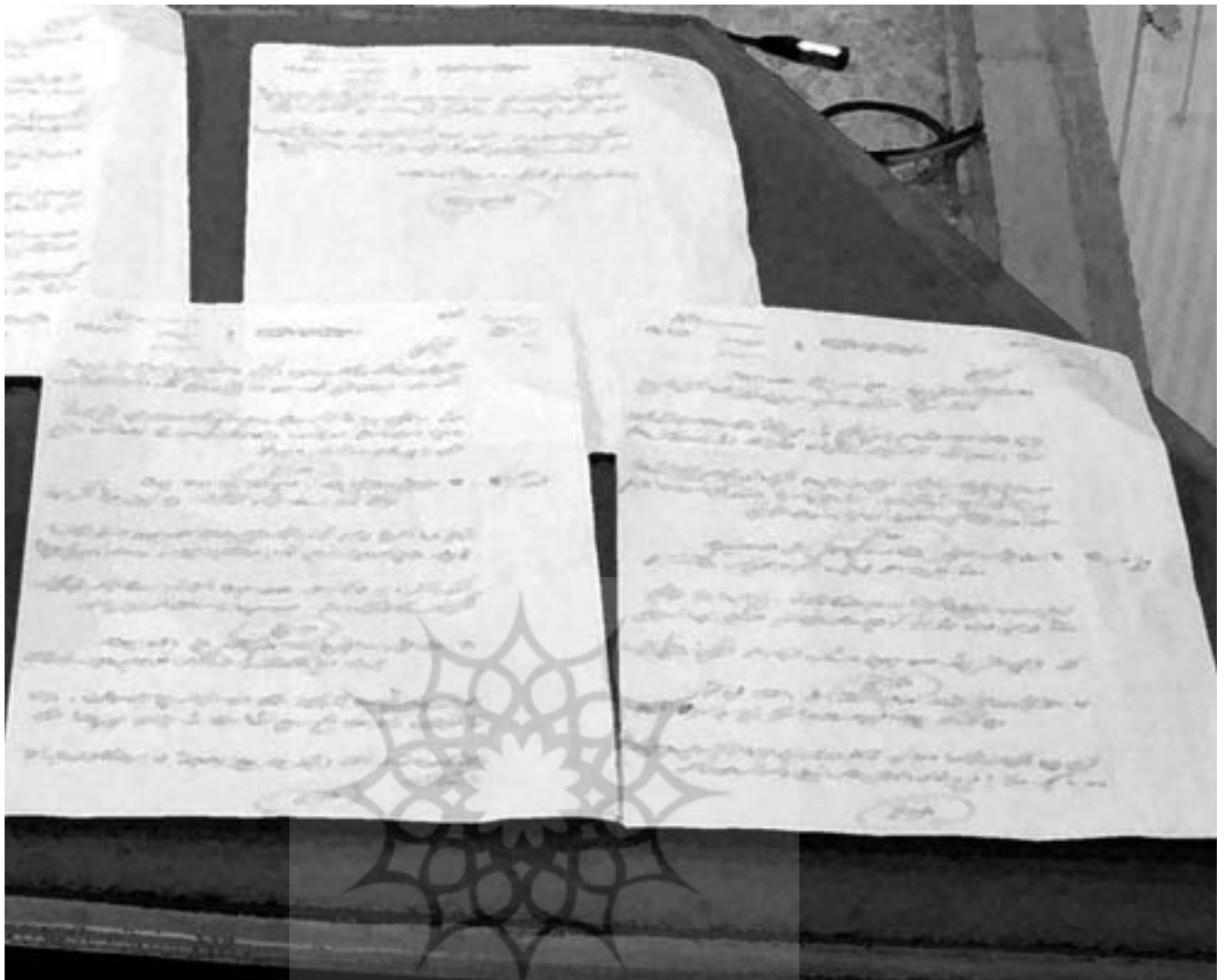
به‌طور کلی، یک سیستم «بازنمود تجربیدی یک مجموعه جانشینی» است (هلیدی، ۱۹۷۳: ۵۵)؛ یعنی یک سیستم مجموعه‌ای از امکانات است که می‌توانند در محیطی یکسان و واحد ظاهر شوند و بر اساس شرایط مساعدی که محیط برای وقوع آنها مهیا می‌کند، یکی از آنها انتخاب شوند. در این چارچوب، گزینه‌ها رابطه جانشینی دارند؛ یعنی گزینش و حضور یکی، مستلزم گزینش نشدن و غیاب دیگران است.

این رابطه‌ی هم‌عرض رابطه‌ای میان امکانات درون یک سیستم است؛ اما در کل شبکه‌ی زبان، رابطه‌ی زنجیره‌ای و زمانی وجود دارد که نوعی از رابطه میان سیستم‌هاست؛ به این ترتیب که هرگاه از میان امکانات موجود در یک سیستم گزینشی انجام می‌دهیم، بار دیگر با سیستمی دیگر روبه‌رو می‌شویم که باید از میان امکانات موجود در آن، دست به گزینشی بزنییم و این

گزینش‌ها آن قدر تکرار می‌شوند تا معنای مورد نظر گوینده شکل گیرد. ساختار، شکل نهائی تحقق یک سیستم است و برخلاف سیستم، مبتنی بر رابطه‌ی هم‌نشینی عناصر و ناظر بر آرایش زنجیره‌ای یا توابع نقشی آنهاست و در نتیجه، رابطه‌ی جانشینی میان عناصر را نیز بازمی‌تاباند.

زبان‌شناسی سیستمی که در چارچوب زبان‌شناسی نو فرثی (neo-firthian linguistics) شکل گرفت، اینگونه آغاز می‌کند که زبان ابزاری است برای انتقال معنی و برقراری ارتباط میان افراد یک جامعه؛ در نتیجه زبان، نهادی اجتماعی و «بخشی از نظام اجتماعی» است (هلیدی، ۱۹۷۸: ۳۹). در این راستا، زبان‌شناسی همچون «شاخه‌ای از جامعه‌شناسی» به بررسی آن دسته از کنش‌های اجتماعی می‌پردازد که مبتنی بر انتقال معنی به واسطه‌ی زبان هستند که این معنی خود مبتنی است بر کنش مقابل عناصر موجود در هر موقعیت مشخص، یعنی زمان و مکان برقراری ارتباط، عناصر صحنه‌ی ارتباط، افراد درگیر در ارتباط، روابط اجتماعی میان آنها و متون مشخصی که ارتباط به واسطه‌ی آنها صورت می‌گیرد. بنابراین، برای بیان معنی، همه‌ی عناصر نقشمند و معنی‌دار این موقعیت، محاسبه می‌شوند.

از دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی به بعد کوشش‌های زیادی برای دقت بخشیدن به مفهوم بافت صورت گرفت که گرچه گاهی دستاوردهای گرانبهایی به همراه داشت، اما فقط در چارچوب زبان‌شناسی سیستمی بود که گام‌های بلندی برای پر کردن خلأ موجود برداشته شد (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۳۳ و ۲۵). به‌نوشته‌ی ملامکیر «یکی از بزرگ‌ترین موفقیت‌های هلیدی این بود که توانست برداشت نظام‌مند و یکپارچه‌ای ارائه کند که چگونه جنبه‌های خاص موقعیت در گزینش‌های زبانی‌ای که مشارکان صورت می‌دهند، بازتاب می‌یابد» (هلیدی، ۱۹۹۱: ۱۶۰). هلیدی در عین پذیرش آرای مالینفسکی و فرث، برای آنکه تبیینی از بافت موقعیتی ارائه دهد که با نظام زبان سازگاری داشته باشد و نشان دهد که گزینش‌های واژگانی و ساختارهای دستوری زبان، گزینش‌هایی نقشی و متناسب با ویژگی‌های بافت موقعیتی هستند، از مفهوم «نقش» استفاده می‌کند. در چارچوب زبان‌شناسی سیستمی، پدیده‌های زبانی با ارجاع به این مفهوم که زبان، نقش و کارکردی در جامعه و نظام اجتماعی دارد، بیان و توصیف می‌شوند، همچون دیگر نگره‌های نقش‌گرا. این نگره با توجه به انگاره‌ی فرثی معنا که بنا بر آن معنای هر پاره‌گفتار همان نقشی است که آن پاره‌گفتار در بافت ایفا می‌کند، بر آن است که با بیان نقش‌های زبان، «بخش‌های نقشی نظام معنایی زبان» را تعیین نماید (هلیدی و حسن، ۱۹۸۹: ۲۹). در نتیجه، توصیف نقش‌ها و کارکردهای زبان در جامعه در واقع توصیف معنایی است که زبان به‌طور عام و متن به‌طور خاص می‌تواند داشته باشد. هلیدی نقش‌ها و معانی زبان را به سه دسته تقسیم می‌کند:



زبان متن آفرینی می‌کند؛ یعنی میان خود و بافت ارتباط برقرار می‌کند تا به تناسب بافتی که در آن جاری می‌شود، با توجه به ویژگی‌های مترتب بر آن بافت برسد؛ چرا که متن، واحد معنا و وسیله انتقال آن است. در نتیجه، این ارتباط، به پدیده کلامی، موضوعیت و وحدت می‌بخشد و به شکل یک پیام درمی‌آید

می‌شود و طی آن، گوینده یا نویسنده به کمک زبان، عملی را نسبت به شنونده یا خواننده صورت می‌دهد» (هلیدی، ۱۹۸۵: ۵۳) به عبارت دیگر، مشارکان کنش کلامی در چارچوب نقش‌های ارتباطی‌ای که زبان خود آفریده است، با هم رابطه‌ای برقرار می‌کنند و در این رابطه هر یک نقشی ایفا می‌کنند. چگونگی توزیع این نقش‌ها به چگونگی بافت ارتباط کلامی و جایگاه هریک از مشارکان در آن بافت بستگی دارد که همه نقش بینافردی (interpersonal function) زبان را رقم می‌زند.

۳- زبان متن آفرینی می‌کند؛ یعنی میان خود و بافت ارتباط

۱- زبان، درک و دریافت ما از واقعیت و در نتیجه سازماندهی تجربیات ما و چگونگی نگرش ما نسبت به جهان است. تجربه‌ای که هم جهان پیرامون بیرون از ذهن و هم جهان درون و دنیای خیال آدمیان را در بر می‌گیرد. این نقش را که متضمن بازنمایی واقعیت و گویای محتوای کلام است، نقش اندیشگانی (ideational function) زبان می‌نامیم.

۲- کار زبان، برقراری، حفظ و تنظیم روابط اجتماعی است. بر این مبنا بخشی از هر متن بر کنش متقابل افراد در ارتباط دلالت می‌کند. در اینجا «معنی همچون شکلی از کنش مطرح

برقرار می‌کند تا به تناسب بافتی که در آن جاری می‌شود، با توجه به ویژگی‌های مترتب بر آن بافت برسد؛ چرا که متن، واحد معنا و وسیله انتقال آن است. در نتیجه، این ارتباط، به پدیده کلامی، موضوعیت و وحدت می‌بخشد و به شکل یک پیام در می‌آید و به واسطه‌ی آن زمینه‌ی عمل دو نقش پیش‌گفته را نیز فراهم می‌کند. این نقش که بیانگر مدخلیت کلام، هم با بافت زبانی پس و پیش خود و هم با بافت موقعیتی است، نقش متنی (textual function) زبان است و این قدرت را به خواننده و شنونده می‌دهد تا متن را از مجموعه‌ای از جملات تصادفی و نامربوط تشخیص دهد. به این ترتیب، سه گونه همگانی معنا شکل می‌گیرد. منظور از گونه‌ی همگانی معنا، آن است که هر متن به نحوی و به درجاتی دارا می‌باشد؛ یعنی اینکه هم از محتوا می‌گوید (معنای اندیشگانی)، هم بیانگر مناسبت‌های اجتماعی است (معنای بینافردی) و هم چگونگی عمل زبان در بافت را نمایان می‌سازد (معنای متنی). هلیدی، نقش‌های زبان را همچون پدیده‌ای بیان می‌کند که در درون نظام زبان، یعنی در لایه‌های معنایی، واژگی، دستوری و واجی زبان هم عمل می‌کنند. از این رو، به واسطه‌ی بیان این‌گونه‌ی نقش و معنا، هم بخش‌های معنای دار بافت موقعیت را تعیین و طبقه‌بندی کرد و هم چگونگی ارتباط بافت موقعیتی و صورت زبان یعنی لایه‌ی واژگی/دستوری را به‌طور نظام‌مند نشان داد.

هلیدی به نحوی متناظر با نقش‌های سه‌گانه‌ی زبان، بافت موقعیتی را متشکل از سه بخش دانست؛ آن‌گونه که هریک از این بخش‌ها، برانگیزاننده‌ی معنای متناظر با خود در لایه معنایی زبان است. در این چارچوب، وی بافت موقعیتی را همچون یک ساختار نشانه‌ای در نظر می‌گیرد که کنش اجتماعی، ساختار نقشی مشارکان در کنش و سازمان نمادین سخن را شامل می‌شود، آنچنان‌که معنای اندیشگانی در چارچوب کنش اجتماعی‌ای که رخ می‌دهد محسوب می‌شود، معنای بینافردی هم در حیطه نقش‌ها و روابط میان مشارکان شکل می‌گیرد و معنای متنی از شیوه‌ی سازمان‌بندی کلام حاصل می‌شود و این سه سازه‌ی نظام نشانه‌ای موقعیت را به ترتیب «گستره‌ی گفتمان» (of discourse field)، «منش گفتمان» (tenor of discourse)، و «شیوه‌ی گفتمان» (mode of discourse) نامید.

۱- گستره‌ی گفتمان بخشی از ساختار نشانه‌ای موقعیت کاربرد کلام است که بر کنش در حال وقوع و سرشت آن دلالت می‌کند؛ کنشی که از لحاظ اجتماعی معنی‌دار است و تبادل کلام هم در آن سهیم و بخشی از آن است. گستره‌ی سخن یک کنش معنادار اجتماعی و تمامی عناصر صحنه‌ی وقوع آن را در برمی‌گیرد و اگر این کنش، کنشی زبان‌محور باشد، «موضوع» نیز جزئی از آن است (هلیدی، ۱۹۷۸: ۱۴۳ و ۱۴۴).

۲- منش گفتمان خوشه‌ای از روابط اجتماعی معنادار مشارکان کنش است که هم خصوصیات پایدار مشارکان و

گرایش‌های فردی آنان و هم نقش‌های موقعیتی آنان را - که خود شامل نقش‌های کلامی (discourse roles) است در بر می‌گیرد (همان: ۱۴۳).

۳- شیوه‌ی سخن نظاره‌گر چگونگی شکل‌گیری و سازمان‌بندی کلام در یک کنش متقابل اجتماعی است و اینکه یک کنش اجتماعی چه شکل نمادینی به خود بگیرد و به چگونگی عمل زبان در انجام آن کنش مربوط است.

همه‌ی مقوله‌های چارچوب شیوه‌ی سخن که «با ارجاع به زبان تعریف شده، وجودشان به وجود پیشینی پدیده‌ی متن بستگی دارد» (همان: ۱۴۴ و ۱۴۵).

زبان‌شناسی متن و تحلیل گفتمان

در این باب، یعنی چیستی و چرایی عوامل انسجام‌بخش متون رادیویی پرداختن، به زبان‌شناسی متن و تحلیل گفتمان در کنار زبان‌شناسی نظام/سازگانی هلیدی، هرچند مختصر، لازم به نظر می‌رسد.

«دوبوگراند» (۱۹۹۴: ۴۵۷۳) در مورد زبان‌شناسی متن اظهار می‌دارد که گرچه رشته‌ای به نام زبان‌شناسی متن نسبتاً جدید است و به حوزه‌ی فراگیری از مسائلی می‌پردازد که ارتباط آنها با زبان‌شناسی همگانی از آغاز دهه ۱۹۹۰ به‌طور گسترده تأیید می‌شود، هدف اصلی آن مطالعه میان‌رشته‌ای رخدادهایی است که دقیقاً جنبه‌ی ارتباطی دارند. این هدف به تدریج از تلاش‌هایی برای حل دو مشکل نظری مهم ناشی شد؛ اینکه چطور نظام زبان را به کاربرد زبان مربوط کنیم و چگونه به محدودیت‌های مهم‌تر و مبتنی بر تجربه در مورد ساخت جمله‌ها یا پاره‌گفتارها پی ببریم. ممکن است گفته شود که «زبان‌شناسی متن» هرگونه تحقیق زبان‌شناختی را که در ارتباط با متن است، مشخص می‌کند. اگر «متن» را یک رویداد کاملاً ارتباطی تعریف کنیم، همه داده‌ها و تجربیات در خصوص زبان، هرچند به‌طور غیرمستقیم، لزوماً نتیجه‌ی آن متن است و کل زبان‌شناسی، زبان‌شناسی متن خواهد بود؛ اما این معرفی، بیش از حد کلی است. چندین مکتب مهم زبان‌شناختی مخالف این موضوع هستند و عهد کرده‌اند که به‌جای کارکردها یا رخدادهای زبان، به خود زبان بپردازند؛ زیرا از نظر آنها کاربردها و رخدادهای زبان فاقد یکپارچگی و یکنواختی بودند.

دوبوگراند (۴۵۷۵ و ۴۵۷۶) متذکر می‌شود که مناسب نیست زبان‌شناسی متن را در یک دسته‌ی منظم و دقیق در درون ترکیبات قراردادی زبان‌شناختی قرار دهیم؛ در عوض، این‌طور به نظر می‌رسد که زبان‌شناسی متن چشم‌اندازی از موضوعات پژوهشی فراهم کرده باشد که در گذشته یا به‌طور غیرمستقیم و حاشیه‌ای با آنها برخورد می‌شد و یا اصلاً مورد توجه نبود.

”Discourse Analysis“ که در زبان فارسی به واژه‌هایی مثل «تحلیل گفتمان»، «سخن‌کاوی»، «تحلیل کلام»، «تحلیل گفتار» و «سخن‌سنجی» ترجمه شده است، رویکردی نوین، غنی و بین‌رشته‌ای در عرصه‌های مختلف علوم انسانی نسبت به متن است.

این گرایش مطالعاتی در پی تغییرات گسترده‌ی علمی/معرفتی نیمه‌ی دوم قرن بیستم، در رشته‌هایی چون انسان‌شناسی، قوم‌نگاری، جامعه‌شناسی فرد، روان‌شناسی ادراکی و اجتماعی، شعر، معانی و بیان، زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی ظهور کرده و مورد استقبال جدی واقع شده است.

هرچند استفاده از واژه ”گفتمان“ به دوران کهن - و یا حداقل به عقیده‌ی برخی به قرن ۱۴ میلادی برمی‌گردد، ولی معنای آن در آثار فیلسوفان بعد از دهه ۱۹۶۰ تغییر نموده و زمینه‌ساز رویکردی جدید به متون، تحت عنوان ”تحلیل گفتمان“ شده است (خیامی، ۱۳۸۲: ۳).

اصطلاح تحلیل گفتمان اولین بار در سال ۱۹۵۲ توسط زلیگ هریس به‌عنوان نام روشی برای تجزیه و تحلیل گفتار پیوسته مورد استفاده قرار گرفت؛ یعنی برای ادامه دادن زبان‌شناسی توصیفی و رای حد و مرز یک جمله منفرد در یک زمان و برای مرتبط کردن فرهنگ و زبان (مملکیر، ۱۹۹۱: ۱۰۰).

هریس استفاده از روشی توزیعی را جایز دانست که مشخص می‌کرد کدام عناصر، نزدیک به هم یا در محیطی یکسان قرار می‌گرفتند. بر این منوال، طبقات هم‌ارز ایجاد می‌شدند و ترکیبات طرح‌ریزی شده از طبقات در متن یافت می‌شدند.

تحلیل گفتمان، سطوح و ابعاد یکسانی ندارد این یکسان نبودن نیز به دلیل تعدد سطوح معنای گفتمان در منظر اندیشمندان مختلف است. به‌عنوان مثال، فوکو معنای بسیار گسترده‌ای برای گفتمان قائل است. او در دیرینه‌شناسی و تبارشناسی از گفتمان به‌عنوان مجموعه‌ای از قواعد و اصول صورت‌بندی‌هایی که به‌طور ناآگاهانه علوم اجتماعی و انسانی را احاطه کرده است، یاد می‌کند. طبیعی است با این معنا از گفتمان، تحلیل گفتمان نیز هدف و کارکردی دیگر خواهد داشت. در اینجا تحلیل گفتمان در صدد کنار زدن ظواهر و پوسته‌های علوم اجتماعی و انسانی است تا به روی دیگر سکه این علوم برسد.

فوکو در این معنا از گفتمان، مفهومی شبیه پارادایم توماس کوهن را اراده می‌کند. اما گفتمان در سطوح دیگر نیز قابل بررسی است؛ در سطحی پایین‌تر و به‌عنوان مثال، در کلام هابرماس، ما با گفتمان‌های خاصی مانند گفتمان فلسفی مدرنیته، گفتمان سیاسی مدرنیته و گفتمان اخلاقی و علمی مدرنیته مواجه می‌شویم. برخی سطوح دیگر گفتمان عبارتند از: گفتمان به معنای ایدئولوژی، گفتمان به مثابه عقیده‌ی عمومی، کردار اجتماعی، نظام، ساخت، فکر غالب و گفتمان به معنای روش. به تبع معنای آخر، تحلیل گفتمان، شیوه‌ی نوین‌تر تحلیل در عرصه علوم

اجتماعی و سیاسی خواهد بود که در صدد بازگو کردن و نشان دادن معانی نهفته متن و زمینه‌ی متن است.

منابع

- خیامی، عبدالکریم (۱۳۸۲)، تحلیل گفتمان انتخاب در رادیوهای بیگانه؛ دانشگاه آزاد / پایان نامه ارشد.

- دبیر مقدم، محمد (۱۳۸۳) زبان شناسی نظری، پیدایش و تکوین دستور زایشی تهران: سخن

- دبیر مقدم، محمد (۱۳۷۸) زبان شناسی نظری، پیدایش و تکوین دستور زایشی، تهران: سخن

_Beaugrande, R-A de (1994) *Text Linguistics*, oxford, New York, Seoul and Tokyo: Pergamon Press

_Chomsky, N (1980) *Rules and Representations*. New York: Columbia university press

_Groft, W. (1990) *Typology and Universals*, Cambridge University Press

_Given, T (1979) *On understanding grammar* New York : Academic press

_Halliday M.A.K (1973) Edward Arnold

_Halliday, M.A.K (1978) *Language as social Semiotic ; The Social Inter Pretation*

Language and Meaning London : Edward Arnold

_Holliday, M.A.K (199a) *Systemic Theory in Asher*, RE. (ed)

_Halliday M.A.K (199a) *an introduction to Functional Grammar*, London : Edward Arnold

_Halliday, M.A.K and Hasanr (1976)

Ghesion in English, London and New York: Longmon

_Halliday, M.A.K and Hasanr (1989)

Language, context and text : Aspects of Language in a social - Semiotic Perspective, Oxford University press

_Malmkyaer, K. (1991) *Discourse and Conversation analysis*, *The Linguistics Encyclopedia*, Landon and New York : Routledge Press

_Thompson, S (1991) *on Addressing Functional Explanation in Linguistics*, *Language and communication*

